

بیانی روان، طنزی عمیق

گزارش سی و چهارمین نشست نقد مخاطبان

اشاره:

در سی و چهارمین نشست نقد مخاطبان، تعدادی از دانش آموزان به نقد و بررسی کتاب «لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت»، نوشته فرهاد حسن زاده پرداختند.

در این نشست که یکشنبه ۸۴/۵/۲۳ برگزار شد، نویسنده کتاب و سید مهدی یوسفی، به عنوان منتقد میهمان هوشنگ مرادی کرمانی، مهروش طهوری، شهرام رجبزاده، مهتاب مقدم اصلانی و زاله فروهر حضور داشتند.

آتوسا صالحی: سلام می‌کنم خدمت دوستان عزیز. خیلی خوشحالیم که با این که تابستان است، دوستان کتاب‌خوان مان با علاقه در این جلسه شرکت کرده‌اند. هم‌چنین از میهمانان عزیز متشکریم. کتابی که امروز بررسی خواهیم کرد، «لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت»، اثر آقای فرهاد حسن زاده است. آقای حسن زاده فعالیت حرفه‌ای‌شان را از سال ۶۸ شروع کرده‌اند و تاکنون حدود ۴۵ کتاب از ایشان منتشر شده است. آقای حسن زاده جوایز بسیاری برده‌اند. ایشان در سال ۷۴، جایزه کتاب سال کانون پرورش فکری را برای کتاب «ماشو در مه» بردند و همین کتاب در سال ۷۵ کتاب تقدیر شده وزارت ارشاد بوده. آثارشان که در مطبوعات چاپ شده، دو بار در جشنواره مطبوعات وزارت ارشاد برگزیده شده. همچنین، ایشان جزو بیست نویسنده جشنواره برگزیدگان ادبیات کودک بودند و چندین بار هم از سوی مجلات سلام بچه‌ها، سروش نوجوان و مجلات دیگر، آثارشان به عنوان کتاب سال انتخاب شده. آقای حسن زاده دو فرزند دارند؛ عرفان که نوجوان است و آرمان که کودک است. ایشان همان طور که می‌دانید، سه سال است که مسئولیت صفحه‌های ادبی و طنز دو چرخه را بر عهده دارند. آقای حسن زاده، اگر صحبتی با دوستان دارید، می‌شنویم.

فرهاد حسن زاده: سلام. من هم به نوبه خودم از شما تشکر می‌کنم که در این بعدظهر گرم تشریف آوردید به این جلسه و زحمت کشیدید و کتاب مرا خواندید. خیلی خوشحال می‌شوم که نظر بچه‌ها را بشنوم. دلیلش این است که نوجوان‌ها صادقانه و درست و بدون غرض نظر می‌دهند و تا به حال هرچه از این نظرها شنیده‌ام، سعی کردم در کارهای بعدی‌ام از آن‌ها استفاده کنم. در ضمن، باید تشکر کنم از استاد خوب مان، آقای مرادی کرمانی که به این جلسه تشریف آورده‌اند. هم‌چنین از آقای یوسفی و دوستانی که تک‌تک نمی‌توانم اسم‌شان را بگویم و از خانم صالحی که برگزار کننده این جلسه هستند، متشکریم.

صالحی: خیلی ممنون. و اما منتقد میهمان امروزمان، آقای مهدی یوسفی هستند. ایشان متولد سال ۶۱ در تهران هستند و از سال ۸۰، فعالیت حرفه‌ای‌شان را شروع کرده‌اند با نوشتن نقدهایی در مطبوعات و بیشتر هم





نقد ادبی می‌نویسند. حتماً با آثارشان آشنا هستید؛ به خصوص در کتاب ماه. هم‌چنین با شرق، روزنامه همشهری و ایران و همین‌طور فصل‌نامه پژوهشنامه همکاری دارند. آقای یوسفی، اگر صحبتی دارید، می‌شنویم. مهدی یوسفی: من سلام می‌کنم به بچه‌ها و آقای حسن زاده و همین‌طور استادمان آقای مرادی کرمانی.

صالحی: من هم خیر مقدم می‌گویم به آقای مرادی کرمانی که امروز در جمع ما هستند. خیلی خوشحالم. فکر می‌کنم بچه‌ها خیلی خوشحال باشند که ایشان را در جمع خودشان می‌بینند. آقای کرمانی، از حضورتان متشکرم. خب، نظر بچه‌ها را می‌شنویم.

صادق رحیم‌پور: کتاب لبخندهای کشمشی، زمانی که به بازار آمد، مورد توجه بچه‌ها و منتقدان قرار گرفت. طنزی که آقای حسن زاده استفاده می‌کنند، هم طنز موقعیت و هم طنز کلامی است که در اکثر کارهای ایشان دیده می‌شود. به نظرم طنزی موفق است که هر دوی این‌ها را داشته باشد. برای همین است که طنز پر قدرت می‌شود.

فکر می‌کنم آخرین داستان این کتاب، یعنی یخچالی که سرما می‌خورد، یک دفعه روال کتاب را به هم زده. نوعی یکدستی در چهار داستان قبلی بود که با آمدن این داستان، این یکدستی خراب می‌شود. داستان آخر فانتزی است، اما در شروع آن، راوی می‌گوید: تا حالا دیدید یخچالی سرما خورده باشد؟ این را خود یخچال روایت کرده است! این مشکل عمده کتاب است که فکر می‌کنم دلیلش همان داستان آخری باشد. با وجود این، در مجموع بسیار کار پر قدرتی بود.

یاسمین حاتمی: راستش، من چند روزی بیشتر نیست که با این کتاب آشنا شده‌ام، ولی چون با آقای حسن زاده از قبل در دو چرخه آشنا بودم، با شوق و ذوق خاصی کتاب را خواندم و امیدوارم که بتوانم نظرهای خوبی بدهم. اولین چیزی که توجه ما را در این کتاب جلب می‌کند، بیان ساده و ملموس آن است؛ بیانی ساده که با طنز آمیخته شده و برای هر گروه سنی قابل درک است. اگر ما بیشتر در ساختار این کتاب دقیق شویم، متوجه می‌شویم که این کتاب از پنج داستان تشکیل شده همان‌طور که آقای رحیم‌پور

فرهاد حسن زاده:

در کارهایی که تا حالا انجام داده‌ام، نوشته‌های جدی، طنز، افسانه، فانتزی و ژانرهای مختلفی هست. خودم بیشتر با کارهای جدی دم‌خورم و آن‌ها را بیشتر دوست دارم. کارهایی که فضای واقعی و رئال دارد و زبان هم زبان مناسب کارهای واقعی است. من خیلی ناخواسته به کار طنز کشیده شدم. آمدنم به این سمت و سو خیلی آگاهانه نبود. یک چیزهایی نوشتم و دوستان گفتند این کارها خوب است. بعد علاقه و اشتیاق بچه‌ها را دیدم و این را ادامه دادم و حالا در حقیقت، پس از این جلسه، بیشتر راغب شدم که کارهای طنز بنویسم

گفتند، داستان آخر ناهمانگي آشکاري با بقيه کتاب دارد. از بين چهار داستان قبلي، دو داستان راجع به دخترها بود و دو داستان راجع به پسرها که فکر می‌کنم یکی از امتیازهای بزرگ این کتاب بود که باعث می‌شد خواننده از هر جنسیتی که باشد، با این کتاب ارتباط برقرار کند. هر کدام از این داستان‌ها فکر می‌کنم ویژگی‌هایی داشتند. داستان‌های پسرها پر بود از شیطنت‌های این جنسیت و داستان‌های دخترها برعکس بود. فکر می‌کنم ویژگی داستان‌های مربوط به دخترها، علاوه بر فضای طنز و شاد، این بود که همه‌اش شیطنت نبود و نشان می‌داد که برعکس پسرها، دخترها در اجتماع یا خانه‌شان مشکلات دیگری هم دارند. به خوبی در این کتاب احساس می‌شد که دخترها بیشتر از پسرها احساس مسئولیت می‌کنند. مثلاً در داستان یکی مانده به آخر که راجع به دخترها بود، شخصیت دختر علاوه بر این که باید روحیه خودش را حفظ کند، باید از خواهر کوچک‌ترش هم حمایت کند که خیلی برایم جالب بود.

کوثر دانش: به نظر من کتاب خیلی جالبی بود. با این که برای اولین بار بود با این سبک نوشتن آشنا می‌شدم، به نظرم جالب آمد. طنز و روانی نثر و این که مربوط به مشکلات روزمره زندگی بوده‌اند جمله خوبی‌هایش بود. همه داستان‌ها از وضعیت خوب شروع می‌شد و بعد حالت بد پیدا می‌کرد و آخرش هم به خوبی و خوشی تمام می‌شد. در چهار داستان اول، راوی سوم شخص یا همان دانای کل است، اما در داستان آخر، یک دفعه راوی عوض می‌شود و یک یخچال روایت را به عهده می‌گیرد. همان‌طور که دوستان دیگر هم اشاره کردند، این یکدستی کتاب را به هم زده. در داستان «نیش و نوش» که اسم شخصیت‌ها ستاره و سیاره بود، اگر اسم پسرها را عوض می‌کردید، خیلی بهتر بود. به هر حال، به نظرم کتاب جالبی است.

سهیل سیفی: به نظرم کتاب از نظر موضوع و محتوا خیلی خوب بود. به نظرم آخرین داستان کتاب، خلاف نظر دوستان دیگر، زیبایی بیشتری به کتاب داده بود. با این داستان، تحول خاصی داخل کتاب ایجاد شد. از شما به خاطر نوشتن این کتاب تشکر می‌کنم.

مهدی حبیب‌پور: به نظر من کتاب خیلی خوبی بود. فقط در دو داستان اول، جملات و توضیحات تکراری زیاد داشت؛ مثل «حرف‌های منگوله‌دار» یا مثلاً از «شیر مرغ تا جون آدمی زاد» توصیف قفسه شیر و لبنیات مغازه، طوری بود که انگار خواننده تا حالا چنین چیزی ندیده است.

علی معتمدی: کتاب جالبی است و موضوعش با موضوع‌های کتاب‌های دیگر که تکراری‌اند، فرق می‌کند. کشش خیلی خوبی دارد. داستان اول این کتاب، به نام «کش فقط کش تنبان» خیلی جالب است. پدر می‌دهد که این‌ها آدم‌های عقب افتاده‌ای هستند. در حالی که ما مثل خارجی‌ها از کارت اعتباری استفاده کنیم، اما وقتی می‌خواهند خرید کنند، متوجه می‌شوند که دستگاه کار نمی‌کند.

باز هم به او سرکوفت می‌زنند و اشکال‌های زیادی از او می‌گیرند. از داستان «یخچالی که سرما خورده بود» زیاد خوشم نیامد.

پگاه پورگلدوز: کتاب خیلی خوبی بود. طنزش هم بسیار زیبا بود. طنزش طوری بود که نه به هزل می‌زد و نه طنز «دایی جان ناپلئون» را داشت. اصلاً لوس و بی‌مزه نبود. طنز بسیار ظریف او و بعضی جاها هم کنایه‌آمیز بود. طنز نوشتن، کار بسیار سختی است و ممکن است بی‌مزه شود. به نظر من خیلی جامعه را خوب به تصویر کشیده بودید. راجع به

قسمت آخر هم باید بگویم که ساختار شکنی اصلاً کار بدی نیست و خیلی هم عالی بود. یکی از دوستان گفت دو داستان درباره دخترها و دو تا هم درباره پسرهاست. به نظرم تفکیک جنسیتی درست نیست. در مورد توصیف مغازه که یکی از دوستان گفتند، زیادی به جزئیات پرداخته‌اید، می‌خواهم بگویم شاید این کتاب فقط برای بچه‌ای که در تهران است و روزی سه بار به فروشگاه شهروند و رفاه می‌رود، نباشد. شاید این کتاب جاهای دیگری هم برود. حتماً می‌رود و شاید بچه‌های آن جاها چنین چیزهایی ندیده باشند. به نظر من این نوع توصیف، کار را قوی‌تر کرده و خیلی خوب موقعیت‌ها را به تصویر کشیده. وقتی می‌گوید ماست با طعم گردو، دقیقاً می‌توانی تصورش کنی. نظری هم دارم درباره کتاب «روزنامه سقفی». اولین کتابی بود که من از شما خواندم. کتاب جالبی بود، ولی اولین کتابی بود که من از شما خواندم. کتاب جالبی بود، ولی به نظر من تاریخ انقضا داشت.

دلارام ناهید: این کتاب همین امروز به دستم رسید. از ویژگی‌های کتاب که مرا جذب کرد، همان مقدمه کتاب بود که پشت کتاب هم آمده بود. مقدمه جالبی بود و در نوع خود بی‌نظیر. داستان اول کتاب، مرا بیشتر با فرهنگ گفتاری رایج در ایران که خیلی از آن دور افتاده بودم، آشنا کرد. طنز موقعیتش هم خیلی قوی است.

نسرین ارتفاع: نکات مثبت فراوانی در کتاب می‌شود دید. پندهای خیلی ظریفی در کتاب وجود دارد. نشان می‌داد که خانوارها می‌توانند حتی مشکلات بزرگ مثل طلاق را با تمرکز و لبخند کوششی حل کنند.

داستان آخر هم خلاف نظر بعضی از دوستان، داستان جالبی بود و نشان می‌داد که حتی از وسایلی که خیلی قدیمی هستند و یا از هر چیزی که به نظر آدم دیگر تاریخ انقضای آن گذشته و دیگر نمی‌شود از آن استفاده کرد، دوباره استفاده کنیم.

شبنم واقفی: اول از همه باید به شما خسته نباشید بگویم. داستان‌های واقعاً زیبایی بود. واقعاً جذابیت داشت. با این که کار داشتیم، یک روزه کتاب را خواندم. نثر روان و سلیسی داشت. درون مایه طنز هم واقعاً به جا بود. باز هم به شما خسته نباشید می‌گویم.

فاطمه ناصری دهقان: من هم به شما خسته نباشید می‌گویم. واقعاً کتاب جذاب و قشنگی بود. نثر جالبی داشت و به زبان ساده، خیلی راحت مشکلات جامعه را بیان کرده بود. از برندگی طنز هم برای تذکر دادن به خیلی از مشکلات جامعه استفاده کرده بود. من فقط در داستان دوم، معنی «کش اول» را نفهمیدم. در قصه «نیش و نوش» که مربوط به حواس پرتی آن دختر خانم بود، خیلی قشنگ توانسته بود ذهنیت پوچ بعضی از پدر و مادرهایی را که تحصیل کرده هستند، ولی از عقاید خشک خودشان دست برنمی‌دارند، بیان کند. در ضمن، به خوبی حس‌ها و خواسته‌های نویسنده را به خواننده القا می‌کرد.

به نظر من نمی‌شود داستان‌ها را به لحاظ جنسیتی از هم تفکیک کرد. دنیای فانتزی هم با طنز خیلی قشنگ در داستان آخر پیوند خورده است.

فاطمه شهرابی: کتاب خیلی قشنگی بود. بعضی از کتاب‌هایی که می‌خوانیم، آن قدر سرگرم‌کننده نیست؛ طوری که تا وسط کتاب که می‌خوانیم، پشیمان می‌شویم. در حالی که این کتاب آن قدر قشنگ بود که یکریز تا آخرش خواندم. اشکال خاصی هم نداشت. مخصوصاً داستان اول که



مطالب آن خیلی خوب پردازش شده و جامعه را به تصویر کشیده بود. از شما ممنونم.

محبوبه شهرابی: کتاب خوبی بود. طنز آمیز و سرگرم کننده بود و نشرش هم خیلی روان بود. متشکرم.

نسترن چاووشی: من با نمونه کارهای شما، از طریق کتاب «عشق و آیین» آشنا شدم و بعد هم در روزنامه همشهری و دو چرخه، مطالب شما را همیشه می خواندم. این کتاب خیلی متنوع و جالب بود و همان طور که بعضی بچه ها گفتند، از داستان آخر خیلی خوشم آمد. باعث می شد که آدم با دید دیگری به اشیاء و وسایل خانه نگاه کند.

در داستان «کش فقط کش تنبان»، خیلی قشنگ زندگی یک کارمند را به تصویر کشیده اید؛ همین طور در داستان «لیخندهای کشمی» داستان «روز جهانی زلزله» که به زندگی تقریباً به هم ریخته یک خانواده می پردازد، خیلی جالب و شیوا بود و دریایی از مفاهیم. بعضی وقت ها در مورد کتابی که می خوانیم، می گوئیم چقدر پند می دهد! در حالی که این کتاب، این طوری نبود و دلت نمی خواست که موقع خواندن، آن را زمین بگذاری.

فرزانه جهان نما: کتاب شما خیلی قشنگ بود و طنز را هم خیلی خوب در آن جا داده بودید. با این که هیجان انگیز نبود، آدم را جذب می کرد.

پگاه محمدحسین: کتاب شما خیلی کشش داشت. خیلی دوست داشتم. چیزی که پشت کتاب نوشته بودید، مرا خیلی مشتاق کرد که کتاب را بخوانم. از اسم داستان «نیش و نوش» خوشم نیامد. نمی دانم چرا، ولی بقیه اسم ها خیلی خوب بود. داستان آخرش هم که بعضی دوستان گفتند اگر داخل این مجموعه نبود، خیلی بهتر بود، به نظرم داستان خوبی بود، ولی من هم معتقدم که به درد این کتاب نمی خورد. با داستان های دیگر سنخیت نداشت. من هم با تفکیک و جدا کردن جنسیت داستان ها موافق نیستم.

ساناز عظیمی پور: داستان آخر برای خودش داستان قشنگی بود، ولی چون با داستان های قبلی همخوانی نداشت، اگر در این کتاب نمی آمد، بهتر بود. این داستان فانزنی بود و داستان های دیگر واقع گرا. به نظرم بعضی عناصری که به کار برده بودید، مثل حرف های عامیانه ای که شخصیت ها می زنند، این کار را جالب کرده بود.

سپیده شورشی: یک نکته در مورد طرح روی جلد کتاب بگویم که به نظرم خیلی بچگانه تر از متن کتاب بود. در طرح جلد، عکس سه نفر دیده می شود، ولی در تمام داستان ها خانواده ها چهار نفره اند.

محمد رضا رضانی: جمله ها بسیار خوب و کوتاه بود و طنز ساده و روانی داشت. در ضمن، ارتباط خیلی خوبی برقرار می کرد با خواننده. مطلب دیگر این که به نویسندگانی جوان نشان می دهد که هر موضوع ساده ای می تواند یک داستان باشد. البته کوتاه بودن داستان ها اجازه پردازش شخصیت ها را نمی داد و می شد بهتر پردازش شوند. بعضی از شخصیت ها در داستان گنگ مانده اند. در داستان آخر، پدر و مادر خیلی بهتر می توانند پردازش شوند. درون مایه داستان اول، تازه تر از داستان های دیگر بود و مشکلات جامعه را خوب توضیح داده بود.

محبوبه دولتی: مثل سایر کتاب ها، این کتاب هم نقاط قوت و ضعفی داشت، اما به جرأت می توانم بگویم که نقاط قوت داستان بیشتر بود. مثلاً طنز شادی داشت که در سطح عالی بود. داستان اول خیلی خوب بیان شده

من چون به نوآوری، در شکل خیلی ساده اش در کار معتقد هستم، فکر می کنم که اسم داستان هم باید اسم نو و تازه ای باشد و اخیراً رو آورده ام به اسم هایی که جمله ای هستند؛ مثل این دو تا کتاب آخرم که اسم شان این است: «در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه ای اختراع نشده بود» و یا «بند رختی که برای خودش دل داشت».

یاسمین حاتمی:

اولین چیزی که توجه ما را در این کتاب جلب می کند، بیان ساده و ملموس آن است؛ بیانی ساده که با طنز آمیخته شده و برای هر گروه سنی قابل درک است. اگر ما بیشتر در ساختار این کتاب دقیق شویم، متوجه می شویم که این کتاب از پنج داستان تشکیل شده همان طور که آقای رحیم پور گفتند، داستان آخر ناهماهنگی آشکاری با بقیه کتاب دارد

بود. مشکلاتی که قشر کارمند یا متوسط جامعه با آن سروکار دارند، خوب بیان شده و فضا سازی و کشش داستان نیز خوب بود. در داستان «لبخندهای کشمشی»، نکته ظریفی گفته شده است. به این معنا که بعضی مواقع، نگفتن واقعیت‌ها بعدها مشکلاتی به وجود می‌آورد. داستان «نیش و نوش» هم سوژه خوبی داشت، ولی کم‌تر از سایر داستان‌ها با مخاطب ارتباط برقرار می‌کرد.

سوژه داستان زلزله هم تکراری بود. داستان آخر هم قشنگ بود، ولی نمی‌شد به آن طنز گفت؛ چون از واقعیت جامعه گرفته نشده بود. اگر هم نکاتی داشت که از جامعه گرفته شده بود، خیلی ضعیف بود. عکس پشت جلد کتاب هم که عکس خودتان بود، به طنز نویسی نمی‌خورد، ولی چهره الان شما می‌خورد.

مریم کربلایی عباس: کتاب «لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت»، با نثر روان و گرم و هم‌چنین با استفاده از عنصر طنز، سعی می‌کرد خواننده را به خودش جذب کند که موفق هم بود. اکثراً داستان‌ها قشنگ بود و به دل می‌نشست؛ به جز داستان «نیش و نوش». این داستان یک جور برای من غریب بود و خوب نتوانستم با آن ارتباط برقرار کنم. اصلاً به نظرم غیرقابل قبول می‌آمد. این که پدری به دخترش سرکوفت بزند، یک مقدار دور از ذهن است. این که ما در چند بار دخترش تذکر بدهد، قابل قبول‌تر از این هست که پدر بخواهد بگوید. پدر معمولاً از دخترش حمایت می‌کند. اصلاً شخصیت این دختر، بیشتر به پسرها می‌خورد.

مینو کبریت‌چی: کتاب خوبی بود؛ هم شروع داستان‌ها و هم پایان آن‌ها خوب بود. خیلی ساده نوشته بودید و من خوشم آمد و قابلیت این را داشت که چند بار داستان را بخوانی. فضا سازی داستان‌ها هم خوب بود.

کاظمی: به نظر من امروز جلسه‌مان از دو جهت لطف دیگری دارد؛ یکی حضور آقای مرادی کرمانی و دوم این که ما با آقای حسن زاده، قبلاً هم آشنا شده‌ایم. نقد کتاب «عشق و آینه» را قبلاً در یکی از همین جلسات داشتیم. به نظر من ساختار و فضای داستان‌ها خیلی عالی است و خیلی خوب ساخته و پرداخته شده. فضا سازی‌ها که اوج زیبایی کار هستند. هر نویسنده‌ای قادر نیست این قدر راحت و ملموس، از طنز برای توصیف واقعیت‌های تلخ و شیرین جامعه استفاده کند. به نظر من این کتاب یک رویکرد جدید داشت که به هر کسی اجازه می‌دهد همان طور که خودش دوست دارد، برداشت کند. مثلاً بعضی‌ها کتاب را از لحاظ عدالت جنسیتی بررسی می‌کردند، ولی بعضی از دوستان دیگر اصلاً اعتقادی به تفکیک جنسیتی نداشتند. این خیلی جالب است.

خلاف نظر بعضی از دوستان که به داستان آخر یک مقدار ایراد می‌گیرند، به نظر من داستان آخر موفق‌ترین داستان مجموعه است. این که توانسته نظر همه را نسبت به خودش جلب کند، نشان دهنده همین است. البته فضای کار با بقیه داستان‌ها متفاوت است. به نظر من این ساختار شکنی هم خودش کار جدید و جالبی است. یکی از موضوعاتی که کمک‌شایان ذکر می‌کند به کتاب شما کرده، انتخاب موضوعات ساده، اما تا حالا استفاده نشده، مثل یک خرید ساده از یک فروشگاه است. به نظر من طرح روی جلد کتاب، اصلاً در خور کار شما نیست. در ضمن، شروع داستان‌ها خیلی بهتر از پایان آن‌هاست.

شاید برای این که داستان‌ها کوتاه بوده، مجبور شدید کمی زود آن‌ها را

تمام کنید. «روز جهانی زلزله» را نمی‌پسندم. یک کم شلخته است. شاید چون موضوعش خیلی جدید نیست، از آن خوشم نیامده باشد.

یکی از دانش‌آموزان: ناشر در کاور کتاب گفته: «داستان‌های این کتاب هم مال خودش نیست. سوژه‌هایش را از واقعیت‌های تلخ و شیرین جامعه کش رفته است.» همین یک جمله می‌تواند نشان بدهد که چه قدر ناشربی- سواد بوده. چند بار نوشته طنز. من اصلاً دوست نداشتم بدانم این داستان طنز است. دوست داشتم خودم به این واقعیت برسیم. از داستان آخر، از همه بیشتر خوشم آمد.

ساناز عظیمی‌پور: به نظرم در داستان «یخچالی که سرما خورده بود»، شخصیت پردازی بسیار خوب بود.

کوثر دانش: در مورد حرف یکی از بچه‌ها که گفتند شخصیت داستان «نیش و نوش» بیشتر به پسرها می‌خورد، باید بگویم که اصلاً حرف درستی نیست. این تنها داستانی بود که نتوانستم با آن ارتباط برقرار کنم. فکر می‌کردم در مورد خرابکاری‌های خود من است. این که گفتند پدرها از دخترها حمایت می‌کنند، همیشه صحیح نیست. وقتی آدم عصبانی یا از مسئله‌ای دلخور باشد، برایش فرقی نمی‌کند چه کسی جلوی او باشد. اگر می‌شود در مورد اسم داستان‌های تان توضیح دهید.

یاسمین حاتمی: این که گفتم بعضی از داستان‌ها پسرانه و تعدادی دخترانه است، به هیچ وجه نمی‌خواستم تفکیک کنیم و بگوییم این داستان‌ها در صد پسرانه است و دیگری دخترانه. به نظرم این طور چیزی اصلاً درست نیست. اولاً این که همه انسان هستند و همه احساسات انسان‌ها، به خصوص دوره نوجوانی، خیلی شبیه هم است. به هر حال رو حیات نوجوانی دارند و فرق نمی‌کند پسر باشند یا دختر.

درباره نکته دیگری که بعضی دوستان به آن اشاره کردند و گفتند چون داستان‌ها کوتاه بوده، فرصت چندانی برای شخصیت پردازی نبوده، باید بگویم که مقصر نویسنده نیست. اصلاً داستان کوتاه حکم می‌کند که به شخصیت‌ها زیاد پرداخته نشود. البته احساس می‌کنم اگر لا به لای داستان‌ها، یکی دو کار تصویرگری جالب بود، باعث می‌شد که فضای ذهنی قشنگ‌تری از آن داستان در ذهن بچه‌ها باشد. مثلاً در داستان آخر که راجع به یخچال بود، من پدر خانواده را یک شخصیت کچل و در ذهن خودم دارم. راجع به اسم کتاب تان هم خیلی دوست دارم که بیشتر برای ما حرف بزنید. من این طور برداشت کردم که منظور تان شیرینی کشمش است.

صالحی: خیلی ممنون از همه دوستان. در مورد پشت جلد کتاب همه صحبت کردند. برای خوانندگان مان که ممکن است در این جلسه شرکت نداشته باشند، نوشته پشت جلد کتاب را می‌خوانیم:

«صاحب عکس بالا قیافه‌اش به هر چیزی می‌خورد، غیر از طنزنویسی، ولی شما گول قیافه‌اش را نخورید. قلمش، ای بدک نیست. غذای مورد علاقه‌اش قلیه‌ماهی است؛ چون بچه‌آبادان است و این کتاب چهل و یکمین اثر اوست در سن چهل و یک سالگی. داستان‌های این کتاب هم مال خودش نیست. سوژه‌هایش را از واقعیت‌های تلخ و شیرین جامعه کش رفته است.» شاید این معرفی دوباره‌ای باشد از آقای حسن زاده. خوشحال می‌شویم که صحبت‌های ایشان را بشنویم.

حسن زاده: باز هم سلام می‌کنم و خسته نباشید می‌گویم. من خیلی اهل صحبت کردن نیستم. شاید برای این که بیشتر وقتم را روی نوشتن



کوثر دانش:

به نظر من کتاب خیلی جالبی بود. با این که برای اولین بار بود با این سبک نوشتن آشنا می‌شدم، به نظرم جالب آمد. طنز و روانی نثر و این که مربوط به مشکلات روزمره زندگی بوده‌اند جمله خوبی‌هایش بود. همه داستان‌ها از وضعیت خوب شروع می‌شد و بعد حالت بد پیدا می‌کرد و آخرش هم به خوبی و خوشی تمام می‌شد

سپیل سیفی:

به نظرم کتاب از نظر موضوع و محتوا خیلی خوب بود. به نظرم آخرین داستان کتاب، خلاف نظر دوستان دیگر، زیبایی بیشتری به کتاب داده بود. با این داستان، تحول خاصی داخل کتاب ایجاد شد

کاظمی:

به نظر من این کتاب یک رویکرد جدید داشت که به هر کسی اجازه می‌دهد همان طور که خودش دوست دارد، برداشت کند. مثلاً بعضی‌ها کتاب را از لحاظ عدالت جنسیتی بررسی می‌کردند، ولی بعضی از دوستان دیگر اصلاً اعتقادی به تفکیک جنسیتی نداشتند. این خیلی جالب است

می‌گذارم و آن چه را می‌خواهم بگویم، روی کاغذ می‌نویسم. من دوست داشتم بیشتر انتقاد بشنوم که به عیب‌های کارم بیشتر پی ببرم. ظاهراً بچه‌ها خوش‌شان آمده و این برای من یک پیام دارد که به کار طنز بیشتر بپردازم. در کارهایی که تا حالا انجام داده‌ام، نوشته‌های جدی، طنز، افسانه، فانتزی و ژانرهای مختلفی هست. خودم بیشتر با کارهای جدی دم‌خورم و آن‌ها را بیشتر دوست دارم. کارهایی که فضای واقعی و رئال دارد و زبان هم زبان مناسب کارهای واقعی است. من خیلی ناخواسته به کار طنز کشیده شدم. آمدنم به این سمت و سو خیلی آگاهانه نبود. یک چیزهایی نوشتیم و دوستان گفتند این کارها خوب است. بعد علاقه و اشتیاق بچه‌ها را دیدم و این را ادامه دادم و حالا در حقیقت، پس از این جلسه، بیشتر راغب شدم که کارهای طنز بنویسم.

ظاهراً بچه‌ها بیشتر خوش‌شان آمده و کمتر انتقاد کردند. این برای من یک پیام مهم دارد و آن این که به طنز جدی‌تر نگاه کنم و بیشتر بنویسم. چرا که مخاطبان بیشتری دارد و بچه‌های ایرانی تشنه‌ی طنز ایرانی هستند. درباره، بعضی از ایرادها یا نکته‌هایی که مطرح شد، بد نیست به چند نکته برای روشن شدن ذهن شما اشاره کنم. شما گفتید چرا «لبخندهای کشمشی» و در این باره توضیح خواستید. وقتی به سن شما بوم از زبان مادرم ضرب‌المثل‌های زیادی می‌شنیدم. نمی‌دانم این ضرب‌المثل‌ها را از کجا می‌دانست. چون مادرم اصلاً سواد نداشت. شعری از آن دوران یادم مانده که، شده کلیشه صفحه‌های طنز من در مطبوعات. شاید شما هم آن را خوانده باشید: «اگه نگیم و نخندیم. پیاز می‌شیم و می‌گندیم» من این شعر را جایی نخواندم و نشنیدم. هر کس هم که می‌شنود برایش تازگی دارد. خنده کشمشی هم یکی از عبادت‌هایی بود که مادرم همیشه می‌گفت. بی‌شبهت هم به خنده نخودی نیست.

به هر حال این عبارت از سال‌های دور همین طور در ضمیر ناخودآگاه من ته‌نشین شد تا این که اینجا و در این داستان سربرآورد. و شد اسم این کتاب. تعریف از خود نباشد، من به دنبال نوآوری، البته در شکل معقولش هستم. فکر می‌کنم که اسم داستان هم باید نو و جذاب باشد. شاید به همین

دلیل است که اسم کتاب‌های اخیرم تبدیل شد به جمله کتاب‌هایی مثل: «در روزگاری که هنوز پنجشنبه و جمعه اختراع نشده بود» و «بند رختی که برای خودش دل داشت.»

توضیحی هم بدهم درباره آن داستانی که شخصیت اولش چیزهای پیرامونش را به شکل کاریکاتوری می‌دید. خوب ما در ادبیات خودمان چیزی داریم به اسم کاریکلماتور که در حقیقت همان کاریکاتور است. ولی در قالب کلمه. ما از این کاریکلماتورها در زندگی خودمان زیاد داریم و همان طور که در داستان خواندید شخصیت اصلی این داستان، چون به کلاس کاریکاتور می‌رفته، روابط و کارهای غیرعادی اطرافش را به شکل کاریکاتور می‌بینید و حرف‌ها را به صورت کاریکلماتور می‌شنود.

درباره داستان آخر که گفته شد، شاید داستان‌ها هماهنگی ندارد. به خاطر راوی آن است که یک یخچال است. من این داستان را سه بار با راوی‌های متفاوت نوشتم. یک بار راوی اش دختر خانواده بود، یک بار پدر. ولی هیچکدام به دلم ننشست. تا این که برای بار سوم از زبان و نگاه یخچال نوشتم. این داستان در حقیقت مثل داستان‌های دیگر است. یک موضوع اجتماعی، ولی راوی آن فرق می‌کند. در واقع سعی کردم یک جور دیگر نگاه کنم.

و در آخر، پیرامون معرفی من در پشت جلد کتاب‌ها، یکی از دوستان گفت که ناشر کتاب بی‌سواد بوده که مرا این طور معرفی کرده، باید بگویم که این معرفی را من خودم نوشتم. اگر بد است یا خوب گناهش به گردن خودم است.

در حقیقت ناشر نظرش این بود که پشت جلد کتاب‌ها، نویسنده را معرفی کند و به ما گفتند بنشینید بنویسید. هر کسی یک جوری نوشت. من فکر کردم اگر بگویم من فالانی هستم و این تعداد کتاب دارم و متولد این سال و... یک کار معمولی انجام داده‌ام. در خدمت دوستان هستم.

صالحی: حالا صحبت و نقد آقای یوسفی را در مورد کتاب می‌شنویم و اگر فرصتی بود، باز سؤالات بچه‌ها را می‌شنویم.

یوسفی: من می‌خواهم مثل بچه‌ها که گفتند از کدام داستان بیشتر خوش‌شان آمد، بگویم که از حرف‌های سناز خیلی خوشم آمد. خیلی قشنگ حرف زد. به نظر من، دوستانی که به جلسه نقد مخاطبان می‌آیند، باید سعی کنند این طور حرف بزنند؛ خیلی راحت. بچه‌ها باید نظرشان را بگویند و دقیق بگویند که ما از این قسمت کتاب خوش‌مان آمد و از این کاری که نویسنده انجام داده، لذت برده‌ایم. من فکر می‌کنم این چیزها بیشتر به درد آقای حسن‌زاده می‌خورد. فکر می‌کنم آقای حسن‌زاده خیلی خوشحال باشند که در چنین جمعی هستند و می‌توانند حرف‌های شما را بشنوند. شما سعی کنید حرف‌های خودتان را بزنید و نظرتان را درباره قصه بگویند و می‌رسیم به این حرف آخری که آقای حسن‌زاده گفتند: شما یک بار دیگر جمله آخر آن معرفی‌نامه پشت کتاب را بخوانید و فکر کنید که چرا این جمله، جمله بدی است.

ریحانه عظیمی: داستان‌های این کتاب هم مال خودش نیست. سوژه‌هایش را از واقعیت‌های تلخ و شیرین جامعه کش رفته است. به نظر من سوژه هر چه می‌خواهد باشد، این نگاه متفاوت به یک سوژه است که داستان‌های مختلف را می‌سازد. بنابراین، وقتی می‌گویند سوژه‌هایش مال من نیست، اصلاً منطقی نیست.

یوسفی: یکی از دوستان، فکر می‌کنم خانم دانش بود، گفتند جمله «خامه بیار سیاره»، به نظرشان طنز رسیده و تا آخر نفهمیدند که سیاره اسم آن آدم است. حالا به این که آیا این اسم اوست یا پدر این اسم را روی او گذاشته، کاری نداریم، ولی من این را ربط می‌دهم به چیز دیگری که یکی از بچه‌ها گفت که اسم داستان اول، یعنی «کش فقط کش تنبان» را نمی‌فهمد. در هر دو مورد، فکر می‌کنم مشکل مربوط به سجاوندی است. من نمی‌دانم این تقصیر آقای حسن‌زاده است یا تقصیر ویراستار، ولی فکر می‌کنم مثلاً علامت تعجبی که بعد از سیاره آمده، شما را به اشتباه انداخته، که انگار طنز است. در مورد «کش فقط کش تنبان»، اگر بعد از کش نقطه می‌گذاشت، شما می‌فهمیدید که این حرف آخر با با است. در جواب این سؤال که

چه چیزی می‌خواهی بخوری، می‌گوید «کش. فقط کش تنبان»

من فکر می‌کنم که بچه‌ها یک جاهایی کم‌کاری می‌کنند. ببینید شما معنی این جمله را فهمیدید. خوب، اگر از بزرگ‌ترتان پرسید، به شما می‌گوید که معنی آن چیست یا اصلاً به بزرگ‌ترها نگویند و خودتان روی آن بیشتر فکر کنید. فکر می‌کنم واقعاً یک مقدار کم‌کاری می‌کنید در خواندن کتاب. این وظیفه آقای حسن‌زاده نیست که معنی همه کلمه‌ها را در کتابش بگوید. فرهنگ‌نامه‌ها برای همین ساخته شده‌اند.

یاسمین حاتمی: یکی از نکته‌هایی که خیلی در این کتاب توجه مرا جلب کرد، این بود که اسم‌های خیلی خاصی برای شخصیت‌ها به کار رفته بود؛ مثلاً در داستان‌های آقای حسن‌زاده، من خیلی از اصطلاحات فارسی را دیدم و فکر می‌کنم یکی از عواملی که داستان را لذت‌بخش می‌کند، همین باشد. در ضمن در هر زبانی، اصطلاحات ممکن است معانی مختلفی داشته باشد.

یوسفی: نکته خیلی قشنگی در مورد اسم گذاری گفتند. در داستان فارسی، اسم گذاری واقعاً کار سختی است. برای این که ما تاریخ عجیبی در ادبیات‌مان داشتیم. مثلاً داستان جدید ما با «بوف کور» شروع شد که شخصیت‌هایش اصلاً اسم ندارند. حتی «گلشیری» هم مشکلات بزرگی در انتخاب اسم شخصیت دارد. مثلاً در «آینه‌های دردار»، آخر کتاب بالاخره برمی‌گردد و اسم شخصیت‌هایش را می‌گوید. به نظر من یکی از کارهای خوبی که آقای حسن‌زاده کرده‌اند، این است که اسم‌هایی که انتخاب کرده‌اند، کلمه‌هایی هستند که در زبان روزمره ما به کار می‌روند. این باعث می‌شود که این اسم در ذهن ما جا بگیرد.

حاتمی: البته در داستان دوم که همان لبخندهای کشمشی است، پدر خانواده که دسته چکش را زیر فرش قایم کرده، نمی‌دانم چرا با این که اسم کاملاً عامیانه‌ای دارد، غلام عباس کلاه‌دوز، در ذهنم مانده بعد با خودم فکر کردم شاید دلیل این که خیلی اسم رایجی برای او انتخاب شده، این باشد که شخصیت اصلی نیست. شخصیت‌های اول داستان‌ها اسم‌های فوق‌العاده خاصی دارند.

یوسفی: می‌گویند اگر می‌خواهید چیزی را قایم کنید، آن را قاب کنید بزنید به دیوار. برای این که اسم توی ذوق نزنند، یک راهش این است که از چنین اسم‌هایی استفاده کنیم که در زبان محاوره هم هستند (مثل ستاره، سیاره، ...) و دیگر عادی شده‌اند و دیگر این که دقیقاً برعکسش عمل کنیم؛ اسمی بیاوریم که همه بگویند این چه اسمی است! مطمئن باشید که هیچ توی ذوق نمی‌زند.



فاطمه ناصری:

نثر جالبی داشت و به زبان ساده، خیلی راحت مشکلات جامعه را بیان کرده بود. از برندگی طنز هم برای تذکر دادن به خیلی از مشکلات جامعه استفاده کرده بود. من فقط در داستان دوم، معنی «کش اول» را نفهمیدم. در قصه «نیش و نوش» که مربوط به حواس پرتی آن دختر خانم بود، خیلی قشنگ توانسته بود ذهنیت پوچ بعضی از پدر و مادرهایی را که تحصیل کرده هستند، ولی از عقاید خشک خودشان دست برنمی دارند،

بیان کند.

محمدرضا رضای:

جمله‌ها بسیار خوب و کوتاه بود و طنز ساده و روانی داشت. در ضمن، ارتباط خیلی خوبی برقرار می‌کرد با خواننده. مطلب دیگر این که به نویسنده‌های جوان نشان می‌دهد که هر موضوع ساده‌ای می‌تواند یک داستان باشد. البته کوتاه بودن داستان‌ها اجازه پردازش شخصیت‌ها را نمی‌داد و می‌شد بهتر پردازش شوند. بعضی از شخصیت‌ها در داستان گنگ مانده‌اند

پورگلدوز: من وقتی آن داستانی را خواندم که اسم شخصیت‌هایش ستاره و سیاره بود، فکر می‌کردم داستان تخیلی است و این‌ها هر کدام عضوهای منظومه شمسی‌اند و برایم خیلی جالب بود و فکر می‌کردم یک زن می‌شود ونوس و دیگری اورانوس و کم‌کم کل منظومه شمسی می‌آید. خیلی برایم جالب بود که دیدم نه، این‌ها اسم شخصیت‌هاست و این خیلی داستان را برجسته می‌کرد.

یوسفی: گمانم این کار شباهتی با یکی از آرایه‌های ادبی دارد. فکر می‌کنم مراعات نظیر باشد. همه‌شان جزو یک مجموعه‌اند. ابهام تناسب هم دارد. یکی از دوستان گفتند که ساختارشکنی اصلاً کار بدی نیست. البته به این می‌گویند هنجارگریزی و ساختارشکنی اصلاً هیچ ربطی به ادبیات و به نقد ادبی ندارد. من می‌خواهم از این جا برسم به جای دیگری. اصطلاحاتی وجود دارد مثل ساختارشکنی، طنز موقعیت، طنز کلامی و غیره که به نظر من به هیچ دردی نمی‌خورد. چه فایده‌ای دارد و چه استفاده‌ای می‌خواهید از این کلمه‌ها بکنید؟ اگر شما بخواهید یک جمله بعد از این بیاورید، آن وقت این کلمه‌ها شاید به دردتان بخورد که من بعید می‌دانم. شما که مخاطب کتاب هستید و باید خیلی راحت حرف‌تان را بزنید، نمی‌دانم چه دلیلی دارد که بگویید راوی کتاب این جوری یا آن جوری بود. هیچ منتقدی هم به نظر من دلیلی ندارد که این حرف را بزند، چه برسد به مخاطب. الان آقای حسن زاده آمده‌اند این جا و دوست دارند که از شما بشنوند کجای کتاب خوب بود که بتوانند بعداً از حرف‌های‌تان استفاده کنند و بفهمند که شما از چه چیزی خوش‌تان آمده.

مثلاً تنها کسانی که گفتند داستان آخر با بقیه مجموعه هماهنگ نبود، سه نفر اول بودند که منتقد بودند. اگر از بقیه بچه‌ها پرسیم، آنهایی که کتاب را خوانده‌اند و قصدشان این نبوده که در کتاب بگردند و ایرادی پیدا کنند، از هر کدام‌شان پرسید، از داستان آخر خوش‌شان آمده. تنها کسانی

که گفتند داستان آخر اذیت‌شان می‌کند، منتقدها بودند. چرا؟ برای این که اول این تقسیم‌بندی‌ها را انجام داده‌اند و بعد خودشان خیال می‌کنند که اذیت‌شان می‌کند. پس چرا بچه‌ها را اذیت نمی‌کند. مگر هدف آقای حسن‌زاده این نبوده که بچه‌ها اذیت نشوند شما که منتقدید، باید بگویید خوب حالا که بچه‌ها را اذیت نمی‌کند، ما هم سر تسلیم فرود می‌آوریم. من این جوری فکر می‌کنم. فکر می‌کنم که منتقد باید دنبال مخاطبش برود، نه این که معیارهایی داشته باشد و تحمیل کند.

یکی از حاضران: من فکر می‌کنم که شما سعی می‌کنید بچه‌ها بفهمانید اگر مخاطب باشند، بهتر از این است که منتقد باشند.

یوسفی: حداقل در این جلسه.

یکی از حاضران: اکثر بچه‌ها وقتی این کتاب‌ها به دست‌شان می‌رسد، می‌خوانند که نقد کنند. کتاب را همین جوری برای لذت نمی‌خوانند، بلکه می‌خوانند تا نقاط ضعف و نقاط قوتش را پیدا کنند. من فکر می‌کنم هر کسی که بتواند خوب نقد کند، می‌تواند خوب هم بنویسد. من فکر می‌کنم آدم هم باید مخاطب خوبی باشد و هم نقاد خوبی.

یوسفی: این به نظر من نقد نیست که شما ایراد یا حسن پیدا کنید. نقد می‌تواند شکل‌های مختلفی بگیرد، اما مسلماً آن شکل نه عیب‌جویی است و نه گفتن حسن. من به آن مدح یا عیب‌جویی می‌گویم. شما اگر منتقد باشید، اولاً باید به مکتب خاصی تعلق داشته باشید. مثلاً باید یک منتقد اجتماعی باشید و بیابید بگویید چون شما سه داستان‌تان دربارهٔ پسرهاست و در آخر قصه چیزهای خوبی سر پسر می‌آید، ولی دوتای دیگر دختر هستند و یک بلایی سرشان می‌آید، پس شما شخصیت زن‌ها را تخریب می‌کنید. این می‌شود یک نقد اجتماعی، یعنی باید نتیجه بگیرید آن نتیجه باید ربط داشته باشد به آن مکتبی که در آن نقد می‌کنید. یکی از دوستان گفت من اصلاً نخندیدم، ولی نگفتند این کتاب طنز نیست. برای این که هیچ کس حق ندارد بگوید این کتاب طنز نیست یا خنده‌دار نیست.

چیز دیگری که خیلی مهم است در حرف‌هایی که بچه‌ها زدند، بحث جنسیت است. در مورد جنسیت حرف‌های مختلف زده شد. در داستان اول هیچ جا اشاره نمی‌شود که راوی پسر است. چرا همهٔ شما می‌گویید پسر است؟ من فکر می‌کنم در دو داستانی که شخصیت اصلی دختر است، نویسنده مجبور شده در همان سطرهای اول، مثلاً بگوید: «دخترم بلند شو برو جای بیار». حداقل این است که چیز ممکن است این حالت را پیش بیاورد که شما بفهمید راوی کیست. یکی این به فضای داستان مربوط می‌شود. مثلاً شخصیت آدمی باشد که فوتبال بازی می‌کند که شما حدس می‌زنید پسر است. دوم این که نویسنده مرد باشد. شما با خودتان می‌گویید نویسنده روشن نکرده که شخصیت مذکر یا مؤنث است و چون خودش مرد است، حتماً شخصیت هم پسر است. به نظرم حالت اول، شکل بدی دارد. شما اگر داستانی بخوانید (چه دختر باشید، چه پسر) که به صراحت یا به اشاره (مثل فوتبال بازی کردن) جنسیت شخصیت را معلوم نکرده باشد، ولی فکر کنید که پسر است، این خیلی جالب نیست.

بله، بعضی کارها پسرانه‌اند و یک سری کارها دخترانه. شما فکر می‌کنید در کدام یک از این قصه‌ها نویسنده موفق شده که کارهای دخترانه را دخترهایش انجام بدهند و کارهای پسرانه را پسرها و در کدام موفق نشده، همهٔ شما دو داستانی را می‌گویید که راوی آنها دخترها هستند. هیچ کس آن

دو داستان اول را نمی‌گوید که راویانش پسر هستند. به نظر من در نویسندگی یک چیزهایی وجود دارد مثل لحن، شخصیت‌پردازی و غیره که هم می‌تواند زنانه باشد و هم مردانه. این یکی از دردهای ادبیات ماست که نوشتار زنانه در ادبیاتی مثل ادبیات ایران نمی‌تواند رشد پیدا کند. ریشه‌اش به مسائل بیرون از ادبیات مربوط می‌شود.

یاسمین حاتمی: فکر می‌کنم در هر خانواده‌ای هر چیزی که بیشتر شایع باشد، در ذهن خواننده خیلی تأثیر می‌گذارد.

یوسفی: من قبول دارم که در فرهنگ ما یک سری کارها خاص پسرهاست. بحث این جاست که چرا نویسنده نمی‌تواند ببیند که چه کارهایی خاص دخترهاست. این اصلاً به قدرت نویسندگی ربطی ندارد. چرا این‌ها مورد نظر نویسنده نیستند؟ چرا اگر به فرض نویسنده این‌ها را ببیند، نمی‌تواند بنویسد و خوب در بیاورد؟ چرا به فرض اگر نویسنده بنویسد و خوب هم در بیاورد، خواننده‌ای که می‌خواند، نمی‌تواند بپذیرد؟ دلیلش این است که ما در نظامی زندگی می‌کنیم که شما فقط کارهای مردانه را می‌بینید. شما فقط به خودتان جرأت می‌دهید در مورد کارهای مردانه حرف بزنید. حالا این بحث خیلی طولانی است، ولی من فکر می‌کنم این ضعفی است که در این کتاب هم خودش را نشان داده. بچه‌ها گفتند که تفکیک جنسیتی درست نیست. من معنی این جمله را نفهمیدم.

دانش: به نظر من منظورشان از تفکیک جنسیتی این بوده که نقش پسر و دختر در این کتاب برابر است. البته برای من این مهم نیست که راوی دختر یا پسر باشد. اصل این است که خواننده بتواند با راوی انس بگیرد.

پورگلدوز: اگر گفتم تفکیک جنسیتی، به این دلیل بود که دلم می‌خواست یک لغت قلمبه سلمبه به کار ببرم. دلیل دیگر هم این بود که واقعاً قبول ندارم که حتماً دو داستان دخترانه و دو داستان پسرانه باشد و عدالت جنسیتی برقرار شود. همهٔ ما انسان هستیم و به عنوان یک انسان باید با این داستان‌ها برخورد کنیم. اصولاً مخالفم با این که بگوییم پسرانه، دخترانه، یا این که تا حدودی نقد جنسیتی را قبول دارم.

یوسفی: آدم‌ها اصلاً در زمینهٔ جنسیتی مساوی نیستند. همهٔ انسان‌ها از نظر حقوق جنسیتی باید مساوی باشند. این حرفی است که فمینیست‌ها می‌زنند. طبیعتاً یک سری چیزها زنانه‌اند و یک سری چیزها مردانه که این‌ها می‌توانند دو شکل داشته باشند. یکی این که زنانگی طبیعی باشد که مثلاً ذات زن‌ها این جوری است. یا این که اجتماع به آن‌ها تحمیل کرده باشد. من می‌گویم این که اصلاً شما بیابید در یک کتابی ده تا شخصیت بگذارید که زن باشند و یکی مرد باشد. این اصلاً نشان نمی‌دهد که شما واقعاً به ادبیات فمینیستی نزدیک شده‌اید. نزدیک شدن به چنین چیزی، کمی سخت است و به خیلی چیزها، غیر از خواست نویسنده احتیاج دارد. مثلاً به فضای نقد فمینیستی احتیاج دارد یا به جنبش‌های فمینیستی - اجتماعی.

فکر می‌کنم اگر بخواهیم این کتاب را از این نظر مورد بررسی قرار بدهیم، باید اذعان کنیم که این کتاب از نظر فمینیستی، کتاب موفقی نیست و هیچ کتابی از نظر فمینیستی نمی‌تواند در ایران کتاب موفقی باشد. برای این که بچه‌هایی که به فمینیسم علاقه دارند، مثلاً شما، هیچ وقت نمی‌روید عضو یک N.G.O شوید و کاری برای زنان نکنید.

برگردیم به داستان «نیش و نوش». من فکر می‌کنم شما درست می‌



گویید. داستان نیش و نوش، به نسبت بقیه داستان‌های این مجموعه، برای خود من هم داستانی دوست‌داشتنی نیست. شاید برای این که شخصیت اولش زن است و در عین حال، آن قدر هم زنانه از آب در نیامده. نمی‌گویم نویسنده نتوانسته واقعاً نشده که زنانه باشد. یک دلیل دیگرش هم شاید حرفی باشد که یکی از بچه‌ها گفت. خانم کاظمی گفت شروع داستان‌ها بهتر از پایان داستان‌هاست. به نظر من هم همین طور است. برای این که مثلاً در داستان اول «کش فقط کش تنبان» شما از یک صفحه آخر تقریباً می‌دانید که داستان به کجا می‌رسد. پس آن صفحه آخر برای چه آمده؟ در داستان بعدی هم «لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت»، واقعاً اتفاق‌های خیلی قشنگی در قصه می‌افتد، اما فرود داستان به نظر من یک فرود دوست‌داشتنی نیست. خیلی تکراری است. داستان سوم، یعنی «نیش و نوش» البته پایان خوبی دارد. «نیش و

نوش» جمله پایانی خوبی دارد، اما مشکل این جاست که فرود ندارد. به نظر من در همه این داستان‌ها، این اتفاق افتاده. برای این که حسن اصلی آقای حسن زاده، نشرشان است. کسانی که نشر خوبی دارند، همیشه شروع‌های خوبی دارند و پایان‌های شان برای خوبی دارند و پایان‌های شان برای شان مخاطره‌آمیزتر است. کسی که ذهنیتش روایی تراست، تمام کردن برایش راحت‌تر است. به نظر من آقای حسن زاده، قدرت‌شان همان قدرتی که همه شما را جذب کرده، این است که نشر فوق‌العاده‌ای دارند.

حتی اگر من از نشرشان لذت نبرم، نشری دارند که بچه‌ها از آن لذت می‌برند.

صالحی: خیلی ممنون از همه دوستان. از آقای یوسفی هم ممنونیم. از آقای حسن زاده هم تشکر می‌کنم. اگر صحبتی دارید، می‌شنویم.

حسن زاده: صحبت آخر معمولاً تشکر است و خسته نباشید. من خیلی استفاده بردم از صحبت‌های شما و خیلی از دیدن تان خوشحال شدم. موفق باشید.

یوسفی:

این کتاب از نظر فمینیستی، کتاب موفقی نیست و هیچ کتابی از نظر فمینیستی نمی‌تواند در ایران کتاب موفقی باشد. برای این که بچه‌هایی که به فمینیسم علاقه دارند، مثلاً شما، هیچ وقت نمی‌روید عضو یک N.G.O شوید و کاری برای زنان بکنید

کسانی که نشر خوبی دارند،

همیشه شروع‌های خوبی دارند و پایان‌های شان برای شان مخاطره‌آمیزتر است.

کسی که ذهنیتش روایی‌تر است، تمام کردن برایش

راحت‌تر است. به نظر من آقای حسن زاده،

قدرت‌شان همان قدرتی که همه شما را جذب کرده،

این است که نشر فوق‌العاده‌ای دارند